

همای آسمانی

اشعاری از:

استاد اسدالله داستان بنیسی

مصحح:

استاد محمدعلی مجاهدی (پروانه)

انتشارات علامه بنیسی

قم، ۱۳۷۹

انتشارات علامه بنیسی

نام کتاب:..... همای آسمانی
شاعر:..... استاد اسدالله داستانی بنیسی
ویرایش شعری:..... استاد محمدعلی مجاهدی (پروانه)
ویرایش فنی:..... اسماعیل داستانی
تاریخ انتشار:..... زمستان ۱۳۷۹
صفحه و قطع:..... ۱۶۰ صفحه رقعی
شمارگان:..... ۳۰۰۰ نسخه
چاپ:..... فاضل
قیمت:..... ۸۰۰ تومان

شابک: ۸ - ۱۴ - ۶۳۴۰ - ۹۶۴

ISBN 964 - 6340 - 14 - 8

قم، خیابان شهدا (صفائیّه)، کوچه ۲۶، کوی صفا، پلاک ۷

تلفن: ۹۱۲۲۹۵ - ۶۸ و ۷۷۳۶۷۶۷ - ۰۲۵۱

حقوق چاپ برای ناشر محفوظ است

امام علی علیه السلام فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَلَا تَأْخُذْ بِلُحْيَتِي»

بَطَّرِقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطَّرِقِ الْأَرْضِ؛

ای مردم! از من بپرسید پیش از آن که مرا از

دست بدهید؛ همانا من به راه‌های آسمان،

داناتر از راه‌های زمین هستم.»

نام این مجموعه را از فرمایش امام علیه السلام

برگرفته، «همای آسمانی» نهادیم.

امیدوارم که برگ سبزی در حضور امیر

مؤمنان علیهم السلام باشد و سبب بخشایش گناهانم

گردد.

اسدالله داستانی بنیسی

فهرست مطالب

۷	■ همای آسمانی
۱۰	■ مرغ عشق
۱۳	■ «یا علی» گو
۱۵	■ وجه کبریا
۱۸	■ اولین امام
۲۱	■ گلزار شعر
۲۶	■ هدیه من!
۲۸	■ قسم به
۳۱	■ همای رحمت
۳۴	■ گویم: «علی! از تو ...»
۳۶	■ روح عبادت
۳۹	■ چه خوش است!
۴۱	■ خوش آن
۴۴	■ خوش بود
۴۶	■ سفینه نجات
۴۸	■ اسوه ایثار
۵۱	■ بهترین دلیر
۵۳	■ کوثر من
۵۵	■ فکر و ذکر من
۵۷	■ روح مذهب
۵۹	■ یعسوب دین
۶۱	■ گشته محراب
۶۵	■ ساقی جام ولایت
۶۸	■ طایر قدس الهی
۷۱	■ ولی الله مطلق
۷۳	■ جنت خدایی

۷۶	■ مرغ عشق آسمان‌ها
۷۸	■ اوج بلند آسمان‌ها
۸۰	■ مَحْرَم سَرِ الهی
۸۲	■ شاه اقلیم وجود
۸۴	■ دَرِ شهوار
۸۶	■ رهگشای عارفان
۹۰	■ خورشید چرخ هستی
۹۲	■ شاه دَره‌پرور
۹۵	■ لَا فَتْنَى إِلَّا
۹۸	■ لحظه‌ای شورآفرین
۱۰۱	■ بهار من
۱۰۳	■ نور یزدان
۱۰۵	■ ناطق قرآن
۱۰۸	■ گویم «علی»، جویم علی
۱۱۱	■ خانقاه من
۱۱۴	■ گویم به آواز
۱۱۷	■ چشمِ دلم
۱۱۹	■ در کنار گنبد
۱۲۴	■ سَرِ جهان
۱۲۵	■ علی کیست؟
۱۳۰	■ گوهر حق
۱۳۲	■ سرمشق ابرار
۱۳۶	■ یدِ بیضای علی
۱۴۰	■ مهر مرتضیٰ
۱۴۳	■ قبله من
۱۴۵	■ رهبر عارفان
۱۴۸	■ عید خدا
۱۵۱	■ صحنه عید غدیر

■ همای آسمانی

علی! ای تو همای آسمانی!
بوَد عشق تو راز جاودانی

جهان بهر تو زندان بود، آری
نمی‌گنجی در این دنیای فانی

بوَد فرش ره تو «بال جبریل»
به هنگام عروج آسمانی

کجا «موسی» به حَقّ راه یابد؟
جوابش داده‌اند از «لَنْ تَرَانِی»

تو می‌باشی امام بعد احمد
تو رهبر بر تمام شیعیانی

ولای تو «صراط مستقیم» است
به راه حق، امیر کاروانی

گدا و شه، همه، سر در گریبان
به راهت صف کشیده هر زمانی

جهان در پیش تو جز قطره‌ای نیست
تو چون دریای هستی بی‌کرانی

«سَلونی» غیر تو هرگز نگفته
مکان کی گنجد اندر لامکانی؟

بُود مهر تو نور عالم‌افروز
ولای تو امید زندگانی

دلیر و نامدار و هم‌امیری
رسولت گفت: «امیر مؤمنانی»

اگرچه دشمن جان عدوی
ولی با هر چه مسکین مهربانی

به روزِ بی‌کسی دانم که از لطف
«بَنیسی» را ز درگاهت نرانی

■ مرغ عشق

یا علی! ای نام تو روح و روان
می‌دهی جان بر تمام شیعیان

شیعیان چون گل شکوفامی‌شوند
چون که نام تو بیاید در میان

نام تو مشتق‌بُود از نام حق
او بود «اعلا»، «علی» مشتق از آن

هیچ نامی همچو نامت زنده‌نیست
آب حیوان است بهر مردگان

هر شماری با حساب ابجدی
راست با نام تو آید بی‌گمان

«یکصد و ده» را من از بر کرده‌ام
منطبق باشد به هر چیزی عیان

در عدد با نام تو یکسان بود
هر چه باشد در زمین و آسمان

خوش سروده «شهریار» نسل تو
تو «همای رحمتی» در این جهان

«مرغ حق و عشق» می‌خوانم تو را
نور حق از تو رسد بر چشم جان

من ز تو بر عشق حق پی برده‌ام
می‌گشایی راه‌ها سوی جنان

بعد پیغمبر به ما رهبر تویی
دین احمد را تو هستی پاسبان

بر تمام شیعیانست سروری
سروری دلسوز و خوب و مهربان

چون «بنیسی» عاشق روی تو شد
روز محشر یابد از عشقت امان

■ «یا علی» گو

«بنیسی»! تا توانی، «یا علی» گو
چه پیری، چه جوانی، «یا علی» گو

نه تنها در نجف، گرد ضریحش
به هر جا و مکانی «یا علی» گو

همه روز و همه شب با دل پاک
چو در کاری بمانی، «یا علی» گو

از او غافل نباید بود یک دم
به هر لحظه، هر آنی «یا علی» گو

کند نام «علی» رفع غم و درد
به حال شادمانی «یا علی» گو

اگر خواهی امان‌یابی ز دوزخ
ز بعدِ هر امانی «یا علی» گو

اگر خواهی که نیرویی بگیری
پس از این تا توانی، «یا علی» گو

بکن ظاهر ز دلْ عشق و لا را
اگر از عاشقانی، «یا علی» گو

اگر خواهی که نام خویشان را
نمایی جاودانی، «یا علی» گو

مشو نومید از لطف خداوند
تو که از شیعیانی، «یا علی» گو

بکن ورد زبانِ نام «علی» را
به هر جا - «داستانی»! - «یا علی» گو

«بنیسی»! گر تو خواهی رستگاری
در این دنیای فانی، «یا علی» گو

■ وجه کبریا

علی! ای امام برحق که تو آیت خدایی
تو نشانه خدایی، تو وصی مصطفایی

تو ولیّی و، ولایت به تو داده حق تعالی
ز پس رسول برحق، تو بزرگ پیشوایی

به پیمبریِ پسرعم، به بتول شوی و همدم
که تویی ابوالائمه، به زمانه رهنمایی

به رضای حق رضایت، ز پی حق اقتفایت
تو سپهر ارتضایی، تو علی مرتضایی

به جهان گروه «مُبْغِض» به تو کافر و، دریغا
که دهد گروه «غالی» به تو نسبت خدایی!

نه محبّ غالی استم که تو را خدای خوانم
و نه گویمت که یک دم ز خدای خود جدایی

به جهان به غیر احمد، کسی از تو نیست برتر
تویی آن که رفته بالا به مقام اعتلایی

تو جمال کبریایی، به جهان نشان اویی
که تو نور عین حقّی، تو که مظهر صفایی

تو کمال آدمیّت، تو نشانه خدایی
تو ضیای ذات حقّی، به همه جهان ضیایی

اسداللهی، «یدالله» به تو گفته شد در عالم
که خدا نموده با تو به جهان توان نمایی

تو امیر مؤمنانی، تو بصیر دو جهانی
تو عماد متّقینی، تو امام اتقیایی

همه خردنشانان به تو آورند ایمان
همگی ز دل بگویند که به ما تو پیشوایی

ره تو ره حقیقت، تو روان به راه حقّی
به فرشتگانِ مدرّس، به بشرِ تو رهنمایی

تویی معدنِ فضیلت، تویی بابِ علم و حکمت
تو صراطِ مسقیمی، که تو حجّتِ خدایی

تو به خانهٔ خداوند به جهان قدم‌نهادی
تو به دوستِ خانه‌زادی، که تو علّتِ بنایی

تو قسیمِ نار و جنت، به تو پیروند امت
تو کنی ز ما شفاعت، که تو وجهِ کبریایی

منِ «داستانی» آیم به حضور تو به محشر
که نظر کنی به شعرم، بدهی مرا عطایی

■ اولین امام

یا علی! اوّل امام من تویی
رهبر عالی مقام من تویی

این بود فخرم که رهبر بر منی
هم امام و هم امام من تویی

«بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا عَلِيُّ!»
تا ابد، ورد و کلام من تویی

نام تو بر جسم من جان می دمد
باعث این انسجام من تویی

کام من با یاد تو شیرین شود
شادکامم، شهد کام من تویی

یاد تو از یاد من غم می برد
گر میی باشد به جام من، تویی

من کرامت‌ها ز لطف دیده‌ام
باعث فیض مدام من تویی

سجده از بهر خدا آرم به جا
باعث عزم و قیام من تویی

از غذا لبسته‌ام ز امر خدا
روژه من تو، صیام من تویی

فخرها دارم ز تو بر دیگران
شوکت فرخنده‌نام من تویی

هر کجا خواهی، مرا مسکن بده
خانه و «دارالسلام» من تویی

سروری تو بر من و کل جهان
دین من مه‌رت، مرام من تویی

همای آسمانی

من ز تو پیغام آور بوده‌ام
مُلهم من در پیام من تویی

این بَوَد فخرم که همنام توام
- ای که همنام و امام من تویی! -

■ گلزار شعر

علی را بهتر از هر شخص دانم
به غیر از مصطفی، افضل بخوانم

همو افضل بود از کلّ عالم
من او را افضل التّفضیل دانم

در این گلزار شعر و باغ معنا
به یاد حضرت او نغمه خوانم

نه غالی هستم و نه خالی از دین
خدایم هر چه فرموده، همانم

شهادت می دهم بر حقّ یکتا
«حمّد» را درودی می رسانم

امیرالمؤمنین باشد امام
شده هر روز و شب ورد زبانم

به او گویم در اشعارم همیشه:
«علی جانم! تو می باشی امام

بود مقصود من در آخر عمر
تو را بینم، که از رحمت نمانم

بگویم داستان هایت یکایک
از این رو خوش سخن، شیرین بیانم

به دنبالت چو آییم روز محشر
کنی از لطف و رحمت کامرانم

شفیع آرم تو را بر درگاه حق
شفاعت کن مرا، من ناتوانم

چو آییم روز محشر، روز سختی
به نزدت، شعر خود با شوق خوانم:

علی جمیل و علی جمال، علی آجمل
علی فضیل و علی فاضل و علی افضل

علی عدیل و علی عادل و علی اعدل
علی عقیل و علی عاقل و علی اعقل

علی بصیر و علی باصر و علی ابصر
علی زهیر و علی زاهر و علی ازهر

علی شهیر و علی شاهر و علی اشهر
علی منیر و علی نیر و علی انور

علی صدیق و علی صادق و علی اصدق
علی وثیق و علی موثق و علی اوثق

علی علیم و علی عالم و علی اعلم
علی سلیم و علی سالم و علی اسلم

علی حکیم و علی حاکم و علی احکم
علی رحیم و علی راحم و علی ارحم

علی فخیم و علی مفخم و علی افخم
علی حزیم و علی حازم و علی احزم

علی شریف و علی مشرف و علی اشرف
علی عریف و علی عارف و علی اعرف

علی سریع و علی مسرع و علی اسرع
علی رفیع و علی رافع و علی ارفع

علی منیع و علی مانع و علی امنع
علی شجاع و علی شاجع و علی اشجع

علی خلیص و علی مخلص و علی اخلص
علی قدیس و علی مقدس و علی اقدس

علی ملیح و علی مالح و علی املح
علی وضیح و علی موضح و علی اوضح

علی است حُسن و علی محسن و علی احسن
علی امین و علی مؤمن و علی ایمن

علی است زهد و علی زاهد و علی ازهد
علی رشید و علی راشد و علی ارشد

علی است سعد و علی ساعد و علی اسعد
علی است مجد و علی ماجد و علی امجد

علی تقی و علی متقی، علی اتقی
علی زکی و علی مُزکی و علی ازکی

علی سخی و علی مُسخی و علی اسخی
علی قوی و علی مُقوی و علی اقوی

علی صفی و علی مُصفی و علی اصفی
علی وفی و علی موفی و علی اوفی

علی قضی و علی مقضی و علی اقضی
علی، علی و علی عالی و علی اعلا

علی ولی و علی والی و علی اولی
که در جهان به «بنیسی» است سرور و مولا

■ هدیة من!

علی! تو پادشاه انس و جانی
وز آن برتر، «امیر مؤمنانی»

پیامبر داده بر تو این لقب را
تو بر ما، مؤمنان، روح و روانی

چگونه وصف تو گویم - امانا! -
ز قلب من خبرداری و دانی

همانا هدیة من هست شعرم
به غیر از آن ندارم ارمغانی

هر آن چه دارم - ای گل! - در دو گیتی
نثارت می نمایم رایگانی

امیدم آن که دستم را بگیری
به روز حشر، دادم را ستانی

ز تو خواهم که در آن روز سختی
کنی از شیعیانت پشتبانی

دل هر شیعه بر تو شادمان است
کند با عشق تو دل شادمانی

«بنیسی» شادمی گردد به یادت
کند با شعر خود شیرین زبانی

■ قَسَم به ...

قَسَم به رهبری و هم امامت مولا
قَسَم به سروری و هم سیادت مولا

قَسَم به راستی و هم صداقت مولا
قَسَم به آگهی و هم بصارت مولا

قَسَم به لهجۀ صدق و به عادت مولا
قَسَم به فصیح کلام و بلاغت مولا

قَسَم به عزّ و جلال و جلالت مولا
قَسَم به فیض و فیوض و افاضت مولا

قَسَم به بینش و هوش و ذکاوت مولا
قَسَم به شأن و جلال و به عزّت مولا

قسم به زهد و توان و ریاضت مولا
قسم به قدرت بیش و صلابت مولا

قسم به روح لطیف و لطافت مولا
قسم به صولت و روح شجاعت مولا

قسم به طبع ظریف و ظرافت مولا
قسم به جان شریف و شرافت مولا

قسم به قدس و به زهد و قداست مولا
قسم به زیرکی و هم فراست مولا

قسم به نظم امور و سیاست مولا
قسم به بخشش و جود و سخاوت مولا

قسم به محکمی و هم صلابت مولا
قسم به چهره شاد و طراوت مولا

قسم به بندگی و هم عبادت مولا
قسم به همت و لطف و عنایت مولا

قسم به حُسن و جمال و صباحت مولا
قسم به خُلق خلیق و لیاقت مولا

قسم به دانش و علم و مهارت مولا
قسم به حُسن ملیح و ملاححت مولا

قسم به بخت سعید و سعادت مولا
قسم به اصل اصیل و اَصالت مولا

قسم به دید وسیع و درایت مولا
قسم به جاه زعیم و زعامت مولا

قسم به مهتری و هم نقابت مولا
قسم به روز «غدیر» و خلافت مولا

خدا! تو را به علی این همه قسم دادم
مگیر از دل شیعه ولایت مولا

«بنیسی» ام، چه کنم؟ غیر او ندارم کس
که نیست در دل من جز ارادت مولا

■ همای رحمت

چه گفته خوش «شهریار»: همای رحمت، علی است
هادی خلق خدا پس از رسالت، علی است

مَظهر علم و عمل، مَظهر راز ازل
روح کمال است و، بل سرّ جلالت، علی است

هر که خداجو بود، مهر علی را به دل
گیرد و گوید به لب: «روح امامت، علی است»

مهر علی در دل پاکدلان جهان
جای دهد کردگار، شاه هدایت علی است

هر که علی را شناخت، پیرو او شد، بگفت:
«ای همهٔ مردمان! باب سعادت، علی است»

شاد همه شیعه است که رهبرش مرتضی است
بر همه عارفان، کانِ صداقت علی است

هر که بخواهد از او شوکت و عزّ و جلال
می دهدش هر زمان، مجد و سیادت علی است

راهبر دین حق بعد رسول خدا
بر همه بندگان، نور بصیرت علی است

هست تولاّی او عشق و بهشت برین
دقتی ای دوستان! عین عبادت، علی است

گفته رسول خدا: «قاسم نار و جنان
از طرف لم یزل، روز قیامت علی است»

آیت عظمای علی است، رهبر دنیا علی است
بر همه ماسوا نور امامت علی است

اوست نشان خدا، اوست امام هدا
اوست وصی نبی، مظهر طاعت علی است

همسر زهراست او، عاشق یکتاست او
بر همه مولاست او، اصل ولایت علی است

پادشه دو جهان، میر همه مؤمنان
باب امام زمان، قسیم جنت علی است

رحمت از او جان گرفت، علم از او شان گرفت
هر کسی احسان گرفت، بحر سخاوت علی است

عشق علی در دل جمله نبات و جماد
گو، چو «بنیسی»، مدام: «چشمه رحمت، علی است»

■ گوییم: «علی! از تو...»

هر وقت باشم در تعب، گوییم: «علی! از تو مدد»
در هر زمانی با ادب گوییم: «علی! از تو مدد»

گر حاجتی دارم ز حق، با واسطه خواهیم ز حق
دانم علی را من سبب، گوییم: «علی! از تو مدد»

از جان و دل من هر زمان، هر لحظه و در هر مکان
با روح ایمان و طلب گوییم: «علی! از تو مدد»

هر گه که من خوش می شوم یا این که ناخوش می شوم
در آتش سوزان تب گوییم: «علی! از تو مدد»

گر نطقم افتد از زبان، گردم ز گفتن ناتوان
من با اشارات دو لب گوییم: «علی! از تو مدد»

هر کس، کسی را انتخاب کرده و بر خود انتساب
کردم تو را من منتخب، گویم: «علی! از تو مدد»

ای تو نشان بی نشان! القاب نیکت شد عیان
گه بی لقب، گه بالقب گویم: «علی! از تو مدد»

ای پادشاه انس و جان! ای رهبر آزادگان
ای خود نمونه در حسب! گویم: «علی! از تو مدد»

من «داستانی» هر چه ام، با یاری حق شیعه ام
گر ترک هستم یا عرب، گویم: «علی! از تو مدد»

■ روح عبادت

در فضل علی بس است که روح عبادت است
شایستهٔ اِمارت و جان امامت است

کفو بتول و نفس رسول و ولیّ حق
بر یازده پسر، پدری باجلالت است

بر مؤمنان ز روز ازل تا ابد، مدام
حُکمش بود روان و، سزاوار طاعت است

بر دوستان خویش، شفیق و صدیق و یار
غمخوار هر فقیر و یتیم، از مَحَبّت است

با دشمنان دین خدا در ستیز و جنگ
«مرحب» گش است و شیردلی باصلابت است

او نور عشق و جوهره پاکدامنی است
او پرتو هدایت و غمخوار امت است

او در سخن، فصیح و بلیغ است و نکته‌دان
او اسوه بلاغت و کان فصاحت است

«صوم» و «صلات» مفتخرند از عبادتش
او مظهر پرستش و جان هدایت است

چون او بصیر، دیده عالم ندیده است
او یگانه تاز عرصه لطف و صداقت است

عالم بود به غیب به اذن خدای خویش
آگاه برگزیده و حال و نهایت است

داماد ختم مرسل و اوّل امام ماست
او منبع وفا و صفا و سخاوت است

فرموده است ختم رسل: «شهر حکمت
دانند امت که علی باب حکمت است»

گر که نیاز خویش بخواهی از او - «اسد»! -
گردد روا، چرا که همو باب رحمت است

■ چه خوش است!

یاران! به علی نظاره کردن چه خوش است!
نظاره بر او هماره کردن چه خوش است!

گفتن سخن از فضل و کرامات علی
بر جود و سخاش اشاره کردن چه خوش است!

از مهر و عدالت علی حرف زدن
هم فضل و را شماره کردن چه خوش است!

با یار علی همدل و هم‌ره بودن
از دشمن او کناره کردن چه خوش است!

با یاد علی خزان عمر خود را
خوش تر ز گل بهاره کردن چه خوش است!

خوش باش - «بَنیسی»! - که دَم از یار زدی
بر شعر تَرَت نظاره کردن چه خوش است!

■ خوش آن ...

خوش آن سری که در آن سر بُود هوای علی!
خوش آن دلی که در آن دل بُود ولای علی!

خوش آن کسی که بُود شیعه حقیقی او
قدم قدم برود در پی و قفای علی!

خوش آن زبان که برای علی شود گویا!
خوش آن کسی که فدایی شود برای علی!

خوش آن سرشک که ریزد ز دیده تا که زند
ز شوق بوسه به خاک در سرای علی!

خوش آن کلام که آید به هیأت اشعار
به مدح آل علی باشد و ثنای علی!

خوش آن بنا که در عالم به اوج خود برسد
به روی قبه آن پرزند همای علی!

خوش آن گدا که رود در سرای حضرت او!
به اغنیاست بسی دادرش گدای علی

خوش آن کسی که علی را ولی حق داند
ز جان و دل بشود مهر خاک پای علی!

خوش آن تنی که کند صبر بر قضای خدا
رضاشود به قضا در پی رضای علی!

خوش آن دلی که بتابد صفای حق بر وی
شود چو مهر درخشنده از صفای علی!

خوش آن شهید که در راه حق دهد جان را
به حب آل علی باشد و فدای علی!

خوش آن کسی که به گوش دلش ز حق شنود
ز عرش و کرسی و لوح و قلم ندای علی!

خوش آن کسی که ستاید علیّ والا را!
ثنای آل محمد بوّد ثنای علی

خوش آن کسی که همچو «بنیسی» بداد دل بر او!
خوش آن سری که بیفتد به روی پای علی!

■ خوش بود ...

خوش بود نام «علی» ورد زبانم باشد!
خوش بود ذکر علی، ذکر دهانم باشد!

خوش بود مهر علی قوت روانم گردد!
خوش بود عشق علی قوت جانم باشد!

خوش بود شوق علی ریشه دواند در دل!
خوش بود رزق علی زیور خوانم باشد!

خوش بود مهر علی ذوب کند جسم مرا!
خوش بود یاد علی تاب و توانم باشد!

خوش بود در رگ و پی، مهر علی بر بندد!
خوش بود حبّ علی در شریانم باشد!

خوش بود گوید اگر «هست بنیسی» از ما
این سخن، زاد ره هر دو جهانم باشد

■ سفینهٔ نجات

در این جهان، در آن جهان، سفینهٔ نجات، علی است
نشانهٔ بزرگ حق، مبین و بیّنات، علی است

هر آن که پاکدل بود، به لطف حق امیدوار
یقین‌بداند او ز دل که پاک و طیّبات، علی است

به شک و شبهه تو مگو: «علی فقط امام ماست»
یقین‌بکن که رهبر تمامی کُرّات، علی است

اگر حساب اِحدی بلدشوی، یقین‌کنی
هر آن چه آفریده شد به کلّ کاینات، علی است

ای آن که آب زندگی، چو خضر، می‌کنی طلب!
برو به سوی مرتضیٰ، که مایهٔ حیات، علی است

نه این که مهر حیدری بَوَد حَسَنُ فقط مرا
شنو که تا بگویمت: «تمام محسنات، علی است»

علی به حق بَوَد «ولی»، به ما امام و رهبر است
همان که ذات او بَوَد آینهٔ صفات، علی است

به غالیان وی بگو: «خدای ما خدای اوست
یقین بدان که دشمن حقیقی غلات، علی است»

«سَلُونِی» علی شنو، ببین مقام عالی‌اش
به گفته‌اش بکن یقین که حجت ثقات، علی است

«بنیسی» گوید: «ای رفیق! همیشه راه، مشکل است
ولی بدان که دافع تمام مشکلات، علی است»

■ اسوۀ ایثار

شمس هُدا، نور هدایت، علی است
مَظهر ایمان و عدالت، علی است

شیر خدا، میر همه مؤمنان
در دو جهان، شاه ولایت، علی است

عالم دین، پرتو حقّ الیقین
آن که به حق کرد قضاوت، علی است

راهبر و راهنمای همه
بعدِ نبی، راه سعادت، علی است

از طرف حق به همه شیعیان
ساقی کوثر به قیامت، علی است

بعدِ پیمبر به همه مردمان
لایق و شایق به اِمارت، علی است

پاک ز هر عیب و هر نقص بود
شهره ز زشتی به برائت، علی است

گاه به شمشیر، گهی با بیان
آن که ز دین کرده حفاظت، علی است

«شیر خدا»یی که به میدان جنگ
داده نشان مهر و صلابت، علی است

آن که زبان را به سخن بازکرد
ریخت از آن نور بلاغت، علی است

بوده در او جمع تمام صفات
جامع اضداد به غایت، علی است

بهر یتیمان، پدری مهربان
مظهر احسان و عنایت، علی است

«حاتم طایی» است گدای دَرش
اسوۀ ایثار و سخاوت، علی است

مجد و شرف، عزّت از او می‌گرفت
جان شرف، روح سیادت، علی است

زندگی‌اش ساده، ولی پُرشکوه
زیور و آرایه و جاهت، علی است

هر چه علی داشت، به محتاج داد
بحر عطا، کانِ کفایت، علی است

شعر «بنیسی» است از او مشتهر
آن که به داده ارادت، علی است

■ بهترین دلبر

هر کسی از بهر خود، دلبر گرفت
این دل من از همه دل‌بر گرفت

از میان رهبران این جهان
او علی را بهترین رهبر گرفت

کیست سرور جز امیر مؤمنان؟
شیعه، او را هادی و سرور گرفت

کارهای نیک او هر جا عیان
ماسوا را شهرتش یکسر گرفت

آن شنیدستی که در روز غدیر
دست خود در دست پیغمبر گرفت

گفت پیغمبر: «خدای چاره‌ساز
این علی را بر شما رهبر گرفت

هر که را مولا منم، مولاش اوست
باید او را، همچو من، در بر گرفت

غیر مولا دخترم کفوی نداشت
پس ورا زهرا به خود، همسر گرفت»

«داستانی» بنده درگاه اوست
بندگی را یاد از «قنبر» گرفت

■ کوثر من

رهبر من نیست به غیر از علی
سرور من نیست به غیر از علی

این سخنم دعویٰ بیهوده نیست:
«در سر من نیست به غیر از علی!»

کی بگذارم به سرم تاج گل؟
افسر من نیست به غیر از علی

زینت و زیبایی باغ از گل است
زیور من نیست به غیر از علی

من نروم بهر تماشای گل
منظر من نیست به غیر از علی

من چه کنم قند و شکر در جهان؟
شکر من نیست به غیر از علی

من چه کنم ساغر و مشروب و می؟
کوثر من نیست به غیر از علی

هر که دل خود به کسی می‌دهد
دلبر من نیست به غیر از علی

باور هر کس، به کسی بوده‌است
باور من نیست به غیر از علی

هر که هم‌آغوش نگاهی شود
در بر من نیست به غیر از علی

گفت «بنیسی»: «چه کنم بوی خوش؟»
عنبر من نیست به غیر از علی»

■ فکر و ذکر من

تمام فکر و ذکر من امامت علی بود
به جسم من، به روح من ارادت علی بود

ز غیر عشق مرتضیٰ به دل نباشدم ولا
به ذره ذره تنم ولایت علی بود

محبتش چنان به دل گرفته جای کز ولا
کلام من به هر کجا حکایت علی بود

علی عنایت ار کند، چه غم ز محشرم بود؟
که دستگیر ما، همه، شفاعت علی بود

عزیز گشته شیعه‌اش به هر کجا و هر زمان
شرافت و جلالت، از شرافت علی بود

هر آن که گفت: «مرتضیٰ وصیٰ مصطفیٰ بود»
به روز حشر و نشر در حمایت علی بود

تمام آرزوی من در این جهان و آن جهان
شفاعت علی بود، زیارت علی بود

خدای را «ولی» علی است، علی است بنده خدا
اطاعت خدا همان اطاعت علی بود

علی هر آن چه گفته است ز قول ختم مرسلین
به لوح و حفظ در قلم، اشارت علی بود

علی نگفته غیر حق تمام عمر یک کلام
دوام دین به خاطر امامت علی بود

«بنیسی»! از خدا طلب: کرم کند ولای او
تمام زندگانی ات هدایت علی بود

■ روح مذهب

گفت پیغمبر: به من جبریل گفت
او ز میکائیل و اسرافیل گفت

او ز لوح و، لوح از قول قلم
هم قلم از سوی حی ذوالکرم

او به من فرمود با صوت جلی
که علی را کرده‌ام بر خود «ولی»

ای رسول من! بگو بر مردمان:
«او ولیّ من بود در دو جهان»

هر کسی در حصن او گیرد مکان
از عذاب دوزخم یابد امان

هر که خواهد کز عذابم وارهد
چون "بنیسی"، از علی گیرد مدد»

■ یعسوب دین

علی - یاران! - امیرالمؤمنین است
همانا در جهان، یعسوب دین است

«وَلِیُّ اللّٰهِ اَعْظَمُ» اوست - ای دوست! -
پیامبر را وصی و هم معین است

علی را این کرامت بس بود کاو
مسلمان نخست و اولین است

علی شد یاور و داماد احمد
به زهرا همسر و یار و قرین است

علی را بر امامت می پذیرد
هر آن که هوشمند و تیزبین است

تمام عارفان گویند از دل:
«علی بهتر نه، بلکه بهترین است»

هر آن کس که علی را دوست دارد
علی بر جنت آن کس، ضمین است

هر آن کس که ورا دشمن بدارد
بخیل است و حسود است و ظنین است

صدای عاشقانش: «دوست دارم»
به سوی آسمان‌ها از زمین است

«بنیسی» دوست‌می‌دارد علی را
دلش روشن ز انوار یقین است

■ گُشتهٔ محراب

علی! ای مَظهر مهر و عدالت!
علی! ای قامت‌افراز امامت!

علی! ای تو امامت را سزاوار!
علی! ای تو امام بالیافت!

علی! ای طاعت حق را «بلی» گوا!
علی! ای گُشتهٔ محراب طاعت!

علی! ای شیر حق! شمشیر یزدان!
علی! ای در جهان، شاه ولایت!

علی! ای عبد خالص بهر یکتا!
علی! ای خالص اندر هر عبادت!

علی! ای حافظ احکام قرآن!
علی! ای آن که کرد از دینِ صیانت!

علی! ای رونق اسلام از تو!
علی! ای ناهج نهج بلاغت!

علی! ای در عبادت شهره خلق!
علی! ای از عبادت پُرحلاوت!

علی! ای حافظ امر پیمبر!
علی! ای آن که کرد از او حفاظت!

علی! ای بُرده گوی پیشوایی!
علی! ای درخور تاج خلافت!

علی! ای نکته سنج حق و قرآن!
علی! ای حامی قرآن و سنت!

علی! ای دین حق را سایه گستر!
علی! ای حافظ سرّ رسالت!

علی! ای در شرف بی شبه و همتا!
علی! ای گوهر اصل سیادت!

علی! ای شمع جمع هوشیاران!
علی! ای بُرده سبقت از کیاست!

علی! ای منبع زیبایی طبع!
علی! ای چشمه لطف و لطافت!

علی! ای پاک از هر عیب و زشتی!
علی! ای از پلیدی در برائت!

علی! ای سرور آزادمردان!
علی! ای حاکم ملک ولایت!

علی! ای اسوه صدق صدیقان!
علی! ای منبع شور و صداقت!

علی! ای باب ایتام و فقیران!
علی! ای کرده از آنان حمایت!

علی! ای در جوانمردی تو یکتا!
علی! ای جوهر اصل سماحت!

علی! ای هادی اهل حقیقت!
علی! ای مرکز نور هدایت!

علی! ای «داستانی» را تو مولا!
علی! ای شافع من در قیامت!

■ ساقی جام ولایت

علی! ای مظهر ایثار و رحمت!
علی! ای کرده از قرآن حراست!

علی! ای پشتوانه بر رسالت!
علی! ای قامت افراز امامت!

علی! ای قطب گردان بدایت!
علی! ای شمع ایوان نقابت!

علی! ای ساقی جام ولایت!
علی! ای کارگردان خلافت!

علی! ای مظهر قهر و شهامت!
علی! ای شیر میدان شهادت!

علی! ای اسوه مهر و عدالت!
علی! ای منبع جود و سخاوت!

علی! ای نکته «نون» نزاهت!
علی! ای نقطه «با» ی عبادت!

علی! ای گفته‌ات روح بلاغت!
علی! ای مرد میدان فصاحت!

علی! ای پرتو نور هدایت!
علی! ای گوهر حصن ولایت!

علی! ای ذات تو اصل شرافت!
علی! ای کرده الفت با ریاضت!

علی! ای خوبرویان را صباحت!
علی! ای خنده‌رویان را ملاحیت!

علی! ای شوخ‌طبعان را ظرافت!
علی! ای شادکامان را طراوت!

همای آسمانی

علی! از «داستانی» کن حمایت!
علی! اعطابکن بر من جلالت

■ طایر قدس الهی

علی! ای طایر قدس الهی!
تو دین احمدی را پایگاهی

همه پیغمبران، مشتاق رویت
تمام عاصیان را عذرخواهی

چه گویم من ز خَلق دلربایت
که وصفت رفته در قرآن «کما هی»

به گفّت عالمان علم اخلاق
به سوی حق، بشر را شاهراهی

خدا را گرچه جایی نیست، امّا
تو هر جایی، خدایی جایگاهی

تو مرآت صفاتی، حق‌نمایی
خداجو و خداخو، دوست‌خواهی

به‌گوش نخل‌های شهر کوفه
هنوز از توس‌ت شور شامگاهی

تو هستی بنده‌ خوب خداوند
تمام بندگان را پادشاهی

تو هستی آن شهی که بیل می‌زد
به‌بارآرد درختی یا‌گیاهی

شهی که نان جو می‌خورد عمری
فقیران را مگر بخشد رفاهی

شهی که کفش خود را پینه می‌زد
لباس خویش را می‌شست گاهی

شهی که گریه‌ها می‌کرد در شب
و می‌خندید بر لطف الهی

تو هستی معدنِ جود و سخاوت
برای شیعیانِت نیکخواهی

به مظلومانِ عالمِ یاوری تو
ز ظالمِ دادگیر و دادخواهی

هر آن کس که به عشقت گشت مأنوس
تو او را یاوری، پشت و پناهی

«بنیسی» چنگ زد بر دامنِ تا
نبیند در دو گیتی روسیاهی

■ ولیّ الله مطلق

علی عشق خدای لامکان است
«ولیّ الله مطلق» در جهان است

چنین می‌گفت پیغمبر همیشه:
«علی تنها امیر مؤمنان است»

تمام مؤمنان، دلبسته او
به جمع شیعیان، روح و روان است

هر آن کس که علی را دوست دارد
به دنیا و به عقبا شادمان است

محبت را خداوند آفریده
علی بر آن محبت شایگان است

به عشقش می‌خورد پیوند دل‌ها
تمام عاشقان را آرمان است

توانِ او ز حولِ حقّ تعالی است
به جمع شیعیان، از او توان است

«بنیسی» گفت: «شیعه، هر زمانی
قوی و قادر و هم‌قهرمان است»

■ جنت خدایی

خوش آن که با ولای مرتضیٰ، علی، صفا کند!
صفا به یاد و نام او به حال ارتضا کند!

خوشا به حال آن کسی که روی آورد به او
به عشق او، چو مرغ حق، ز نای خود نوا کند!

خوشا به حال آن کسی که از میان رهبران
فقط به راه صدق او همیشه اقتدا کند!

مریض را ز من بگو: «برو به سوی مرتضیٰ
پزشک حاذق است او، به دردها دوا کند»

فقیر و مستمند را بگو: «ز دیگران مخواه
هر آن چه خواهی، از علی بخواه تا روا کند»

به عالِمان حق بگو: «پیمبر است شهر علم
علی در است شهر را، بگو نه "لن"، نه "لا" کند»

تمام عاشقان از او گرفته‌اند درس عشق
خوشا به حال عارفی که بر وی اتکا کند!

چه گویم از مَحَبَّتَش؟ که جَنّت خدایی است
اگر به قلب کس فتد، می‌وِ را طلا کند

چه گویم از سخای او به حال بندگی حق؟
توجهی به خاطر خدای برگدا کند

مگر نه این بود که او ولیّ حقّ مطلق است؟
«ولی» نمی‌کند مگر هر آن چه که «خدا» کند

مگر نه این بود که او رسول را بود وصی؟
وصی کند همان عمل که نفسِ مصطفیٰ کند

به شیعیان بشارتی دهم به شوق و شور و حال:
علی تمام شیعه را ز قهر حق رها کند

به شرط آن که شیعه‌اش به هر زمان و هر مکان
خدای را صلازند، رسول را صدا کند

ز من بگو به غالیان: «علی است بنده خدا
به اذن حق، به شیعیان، بهشت را عطا کند»

خدا «علی علی» کند به هر بیان و هر زبان
علی به یاد ذات حق، هر آن «خدا خدا» کند

خدای را نگه کند به دل - «بنیسی»! - ار کسی
به چشم دل نظر دمی به چهر مرتضی کند

■ مرغ عشق آسمان‌ها

علی! ای مرغ عشق آسمان‌ها!
صفای قلب‌ها! ایمان جان‌ها!

چگونه شرح اوصاف تو گویم؟
ز وصف ناتوان گشته زبان‌ها

تویی اوّل‌امامِ اهل ایمان
به تو پایان پذیرد آرمان‌ها

هر آن کس که تو را از دل شناسد
بشّوید دل ز مخلوق جهان‌ها

سحاب رحمتی، باران رأفت
بباران نور حق را بر روان‌ها

ز هر گردنفرازی گردن افکن
توان از تو رسد بر ناتوان ها

گدا و شه، همه، مسکین نمایند
به کویت صف کشیده در زمان ها

نگین پادشاهی را تو دادی
به سائل - مستعین مستعان ها! -

برای شیعیانیت پایگاهی
به هر دوران، به هر جا، در مکان ها

علی جان! نوکرت شد «داستانی»
به تو ختم است جمله داستان ها

■ اوج بلند آسمان‌ها

علی اوج بلند آسمان‌هاست
علی محبوب بس دل‌ها و جان‌هاست

«علی، جان است» گفتم، شد یقینم
که نیرویش به جسم قهرمان‌هاست

اگر لطف علی بر ما نباشد
هلاکت، قسمت ما در زمان‌هاست

علی را باید از «اعلا» شناسیم
ولی حق، ولی ناتوان‌هاست

بگیرد از خدا، بر ما ببخشد
هر آن چه نعمت حق در جهان‌هاست

«بَنیسی!» لطف مولا هست بسیار
که اشعارت به هر جا بر زبان هاست

■ مَحْرَمِ سِرِّ الهی

علی! ای مَحْرَمِ سِرِّ الهی!
خدا را بنده، ما را پادشاهی

ولیّ اللّٰهِ اعظم در جهانی
وصیّ مصطفیٰ و دین‌پناهی

به مظلومان عالم یار و یاور
ز ظالم‌های دنیا دادخواهی

هر آن کس که امامت را پذیرفت
ز رحمت می‌کنی بر او نگاهی

خوشا آنان که دل‌بستند بر تو!
تو آنان را رهانی از تباهی

بُوَد نامت ز اسمای الهی
به دین مصطفیٰ تو پایگاهی

به ما مولا، ولیّ مطلق حق
حقیقت را مقام و جایگاهی

به کار توست حیرانِ اهل عالم
کنی کار خدایی گاه گاهی

تو هستی باب عرفان، دین و قرآن
ز تو گسترده شد علم الهی

«بنیسی» را نگاهی کن - اما ما! -
نگوید تا که شعر اشتباهی

■ شاه اقلیم وجود

ای علی! ای شاه اقلیم وجود!
روشن از تو محفل غیب و شهود

با زبان بی‌زبانی دم‌به‌دم
حُسن زیبای تو را باید ستود

پرتوی از نورت ار افتد به طور
جان موسی را رهاند از قیود

یا وَلِیدَ الْبَیْتِ! بیت از تو گرفت
رونق و عزّ و شرف در تار و پود

نه فقط شیعه به فضلت معترف
معترف بر فضل تو هر ذی‌وجود

خوش به حال آن که او را رهبری!
در بهشت حق بود او را خلود

«داستانی»! چون علی دستت گرفت
می روی تا قاب قوسین صعود

■ درّ شهوار

یا علی! با نام تو عالم، مسخّر می شود
یا علی! با یاد تو مشکل، میسر می شود
یا علی! با خوی تو دل‌ها مطهر می شود
«یا علی! با بوی تو گل‌ها معطر می شود
یا علی! با نور تو دل‌ها منور می شود»

گر که باشد مهر تو بر دل مصوّر - یا علی! -
طینت او می شود با تو مخمّر - یا علی! -
کیمیای عشق تو مس را کند زر - یا علی! -
«عکس رویت گر فتد بر آب کوثر - یا علی! -
آب شیر و، شیر شهد و، شهد شکر می شود»

گر به چشم من در آیی لحظه‌ای - روحی فداک! -
خانه چشمم شود از خاک پایت پاک پاک

از تجلی‌های تو گردیده عالم تابناک
«پای نازت گر گذاری از کرم بر روی خاک
خاک سنگ و، سنگ لعل و، لعل گوهر می‌شود»

بهر تو - ای ناخدا! - دنیا و مافیهاست فلک
حق به دست تو سپرده اختیار دار ملک
گوهر مهر تو را یزدان درآورده به سلک
«گر نشینی لحظه‌ای در سایه طوبای خشک
خشک سبز و، سبز لاله، لاله احمر می‌شود»

تو در شهوار بحر هستی و، جز تو خزف
منکر تو در آسف، یاران تو اندر شعف
«داستانی» از تو دارد این همه فضل و شرف
«شمس تبریزی» به مدحت - یا علی! شاه نجف! -
گاه مست و گاه رند و گاه قلندر می‌شود»

■ رهگشای عارفان

ای پادشاه انس و جان! علی جان!
مولا، علی! جانم، علی! علی جان!

ای شیعه را روح و روان! علی جان!
مولا، علی! جانم، علی! علی جان!

ای رهبر آزادگان! علی جان!
مولا، علی! جانم، علی! علی جان!

ای رهنمای شیعیان! علی جان!
مولا، علی! جانم، علی! علی جان!

ای سرور کلّ جهان! علی جان!
مولا، علی! جانم، علی! علی جان!

ای رهبر روشن‌روان! علی‌جان!
مولا، علی! جانم، علی! علی‌جان!

ای دین‌حق را پاسبان! علی‌جان!
مولا، علی! جانم، علی! علی‌جان!

ای بر حبیبش مهربان! علی‌جان!
مولا، علی! جانم، علی! علی‌جان!

ای نام‌نیکت جاودان! علی‌جان!
مولا، علی! جانم، علی! علی‌جان!

ای تو امیر مؤمنان! علی‌جان!
مولا، علی! جانم، علی! علی‌جان!

ای ناتوانان را توان! علی‌جان!
مولا، علی! جانم، علی! علی‌جان!

ای رهگشای عارفان! علی‌جان!
مولا، علی! جانم، علی! علی‌جان!

ای پیکر ما را تو جان! علی جان!
مولا، علی! جانم، علی! علی جان!

ای دین حق را گلستان! علی جان!
مولا، علی! جانم، علی! علی جان!

ای بر جهان پر توفشان! علی جان!
مولا، علی! جانم، علی! علی جان!

ای ذات تو خالق نشان! علی جان!
مولا، علی! جانم، علی! علی جان!

ای مرد حق! ای حق ستان! علی جان!
مولا، علی! جانم، علی! علی جان!

ای مهر تو روی چنان! علی جان!
مولا، علی! جانم، علی! علی جان!

ای شیعه از تو کامران! علی جان!
مولا، علی! جانم، علی! علی جان!

ای تو شفیع شیعیان! علی جان!
مولا، علی! جانم، علی! علی جان!

ای تو «بنیسی» را امان! علی جان!
مولا، علی! جانم، علی! علی جان!

■ خورشید چرخ هستی

نویسم این سخن را من مکرر
بماند یادگار از من به دفتر

به هر محفل رسم، گویم همین را
چه در مسجد شوم یا روی منبر

برای من ندارد هیچ فرقی
که باشد ناتوان و که توانگر

مرا گر زیر دیواری گذارند
و یا بر سر بگیرند، چو افسر

برایم مهربان باشند از مهر
و یا نامهربان باشند و پُر شر

مرام من نمی‌باشد به جز این:
علی باشد «ولی» بعد از پیمبر

علی خورشید چرخ هستی آمد
ز بعدش یازده پورش چو اختر

تو-ای روح القدس!- از روی رحمت
بکن شعر «بنیسی» را تو از بر

■ شاه ذره‌پرور

ای شاه ذره‌پرور!
خورشید و ماه انور!
ما را رهان ز محنت
با جرعه‌ای ز کوثر

من عاشق تو هستم
از باده‌ تو مستم
دل از همه بریده
بر نرگس تو بستم

نام تو بر زبانم
عشق تو در روانم
من بی تو بس غمینم
من با تو شادمانم

دل از علی نگیرم
تا آن که من بمیرم
درمان پذیرِ اویم
بر درد او اسیرم

مشتاق روی تو من
شیدای موی تو من
روح امید من تو
در گفتگوی تو من

خوشحال و خوشمرامم
خوشنام و خوشکلامم
چون غیر تو نگویم
خوشحرف و خوشپیامم

شب تا سحر زلفت
گریه کنم برایت
شاید که خواهی آیم
قبرت کنم زیارت

شیر خدا تویی، تو
روح سخا تویی، تو
از تو مدد بخواهیم
مشکل‌گشا تویی، تو

ای پادشاه شاهان!
بر جسم ما تویی جان
از تو «بنیسی» خواهد
کاو را کنی تو شادان

■ لَا فَتَى إِلَّا ...

این سخن را شیخ ما در روستا داد انتشار
کودکی بودم که حرفش ماند در دل ماندگار
من از او دارم به یاد و، دارم از او یادگار:
یا علی! شیر خدا و حجت پروردگار!
شاه مردان! شیر یزدان! حیدر دلدل سوار!
« لَا فَتَى إِلَّا عَلِي، لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَار »

او همی می‌گفت: حیدر، زینت پیغمبر است
در جهان کفو است بر زهرا، برایش شوهر است
بر تمام شیعیان، او سرور و او رهبر است
در جهان، غیر از نبی، از هر که گویی، برتر است
شاه مردان! شیر یزدان! حیدر دلدل سوار!
« لَا فَتَى إِلَّا عَلِي، لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَار »

او همی می‌گفت: در گیتی، علی مشکل‌گشاست
چون «یدالله» است او، دست علی دست خداست
نه خدا باشد علی و، نه علی از حق جداست
نام مولا «مرتضی» هست و خدا از او رضاست
شاه مردان! شیر یزدان! حیدر دلدل سوار!
«لا فَتْنِي إِلَّا عَلِي، لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَار»

او همی می‌گفت: حیدر، رهنمای انس و جان
بر فقیران دستگیر و، و بر یتیمان مهربان
آن که در مردی نباشد هیچ کس او را قران
گر بگوید نام او را ناتوان، یابد توان
شاه مردان! شیر یزدان! حیدر دلدل سوار!
«لا فَتْنِي إِلَّا عَلِي، لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَار»

او همی می‌گفت: گویم این سخن را من جلی
کاو امیر کاینات و، بر خدا باشد «ولی»
ضبط گشته بر در جنت به خط منجلی:
«در شفاعت، روز محشر هست با احمد علی»
شاه مردان! شیر یزدان! حیدر دلدل سوار!
«لا فَتْنِي إِلَّا عَلِي، لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَار»

او همی می‌گفت: مولا رهبر ما، شیعیان، پیروی بایدکند از او تمام انس و جان هر که باشد شیعه‌اش، گردد بسی او کامران دست ما گیرد ز رحمت هر زمان در هر مکان شاه مردان! شیر یزدان! حیدر دُلْدُل سوار! «لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ، لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ»

او همی می‌گفت: باید مهر حیدر داشتن دل ز مهر غیر او، از دیگران، برداشتن درس او، همچون «بنیسی»، جمله از برداشتن ره به خلوتگاه مولا، چون «ابوذر»، داشتن شاه مردان! شیر یزدان! حیدر دُلْدُل سوار! «لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ، لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ»

■ لحظه‌ای شورآفرین

مهر حیدر را به دل، من از حق داور گرفتم
مهر حق را هم ز لطف حضرت حیدر گرفتم

این علی، آن عالی و، این ظاهر و آن اظهر است
من خدا را مظهر و، او را به حق مظهر گرفتم

بعد اظهار حقیقت، نور پاک مصطفی
بر دلم افکندم و اجلال افزون تر گرفتم

گفت پیغمبر: «هر آن کس را منم مولا، همانا
این علی مولای او باشد»، کز آن زیور گرفتم

در کنار هم نهادم رنگ و بوی آن دو گل را
رنگ اصفر را ز احمر، احمر از اخضر گرفتم

هر دو از یک منبع‌اند و هر دو از یک ذات پاک
هر دو از یک نور و، من آن نور از انور گرفتم

من علی را دوست دارم از زمان کودکی
مهر مولا را به دل از شیرۀ مادر گرفتم

یاری‌اش بر من رسد در هر زمان و هر مکانی
در تمام سختی دنیا وِ را یاور گرفتم

یادم آید آن زمان که در نجف دیدم مزارش
لحظه‌ای شورآفرین، قبر وِ را در بر گرفتم

تلخی دنیا ز یادم رفت و روحم تازگی یافت
در کنار مرقدش چون دست خود بر سر گرفتم

کردم از دلّ من زیارت، هم طلب‌کردم شفاعت
در نظر، زیباجمالش را به دلّ منظر گرفتم

دوستان! من هر چه دارم، از کرامات علی هست
هر دو عالم را ز مولایم، علی، یکسر گرفتم

رو به او آوردم و بهر نجات نفسِ کافر
در پناه حبّ آن شیر خدا سنگر گرفتم

باز می‌گوید «بنیسی» از سرِ دلدادگی:
«من علی را بعد پیغمبر به خود، رهبر گرفتم»

■ بهار من

اگر آیی شب اوّل - علی جان! - بر مزار من
همان شب در همه عمرم شود - ای گل! - بهار من

ز شوق از دیده‌های خود دمامد اشک می‌ریزم
اگر بینم که بنشستی - علی جان! - در کنار من

ز شوق دیدن تو عقل و هوشم را دهم از کف
کجا باشد قرار دل - شها! - در اختیار من؟

اگر عمری نشد که آیم - علی جان! - بر مزار تو
ولی امیدوارم من که آیی بر مزار من

شهنشاه! به پیش خالق داور شفاعت کن
ببخشد تا مرا با این گناه بی‌شمار من

بگو: «این "داستانی" مدحگوی اهل بیت شد
میازاید او را، ز آن که بوده خاکسار من»

■ نور یزدان

علی، آن حجت حق، نور یزدان
علی، آن منبع انوار رخشان

علی، آن ناطق آیات قرآن
علی اندر عمل اثبات ایمان

علی، آن نفس پیغمبر به اسلام
علی، آن بر همه میزان و برهان

علی، آن معدن فضل و فضیلت
علی، آن پیشوای هر مسلمان

علی، آن کان علم و گنج حکمت
علی، آن رهبر پرهیزکاران

علی، آن داعیِ حق سوی یکتا
علی، آن رهنمای اهل ایقان

علی، آن نور زیبای زمان‌ها
علی، آن انور از خورشید تابان

علی، آن شیعیان را یار و یاور
علی، آن پادشه بر انس و بر جان

علی، آن سرور و سالار عالم
علی، آن شیر یزدان، شاه مردان

علی، آن بنده خالص به خالق
علی، آن دین یکتا را نگهبان

علی - آری - بُوَد عبد خداوند
علی باشد - «بنیسی»! - بر تو سلطان

■ ناطق قرآن

ای جان جانانم، علی! شمع شبستانم، علی!
جانم، علی! جانم، علی! ای جان جانانم، علی!

ای مظهر ایمان، علی! ای ناطق قرآن، علی!
شاهنشاه مردان، علی! ای شاه انس و جان، علی!
ای باغ و بستانم، علی، آیین و ایمانم، علی!
جانم، علی! جانم، علی! ای جان جانانم، علی!

ای ناتوانان را توان! ای تو پناه شیعیان!
ای آشنای عارفان! ای بر فقیران مهربان!
ای شاه شاهانم، علی! قربان تو جانم، علی!
جانم، علی! جانم، علی! ای جان جانانم، علی!

ای دین حق را پاسبان! در راه حق تو جانفشان
ای بر سر دین سایبان! ای در ولایت حکمران!
ای شیر یزدانم، علی! بر درد درمانم، علی!
جانم، علی! جانم، علی! ای جان جانانم، علی!

ای مؤمنان را دلستان! در کار ایمان کاردان!
ای در فضایل بی‌کران! ای باغ حق را باغبان!
ای روح عرفانم، علی! ای دین و ایمانم، علی!
جانم، علی! جانم، علی! ای جان جانانم، علی!

ای تو خدایت را «ولی»! ای تو پیمبر را وصی!
تو رهبری بعد از نبی بر هر تقی، بر هر نقی
ای عشق من! جانم، علی! مورم، سلیمانم علی!
جانم، علی! جانم، علی! ای جان جانانم، علی!

این دین ز تو گیرد قوام! هم حق ز تو یابد دوام!
روح صلات و هم صیام! در راه دین کردی قیام!
ای میر حق دانم، علی! در عدل میزانم، علی!
جانم، علی! جانم، علی! ای جان جانانم، علی!

ای در عمل میزان، علی! ای روح را ریحان، علی!
ای شاه انس و جان، علی! ای حجت یزدان، علی!
ای دُرّ غلطانم، علی! نور درخشانم، علی!
جانم، علی! جانم، علی! ای جان جانانم، علی!

ای «داستانی» نوکرت! هم نوکرت، هم چاکرت
بنهاده او رو بر درت تا جابگیرد در برت
در شعر حسانم، علی! کن غرق احسانم علی!
جانم، علی! جانم، علی! ای جان جانانم، علی!

■ گویم «علی»، جویم علی

من عاشق روی توام، دلبسته موی توام
من آشکارا و نهان گویم «علی»، جویم علی

عشق علی کارم شده، زلفش شب تارم شده
در پیش روی عاشقان گویم «علی»، جویم علی

من هر چه دارم از علی است، دار و ندار من علی است
از او بود در من نشان، گویم «علی»، جویم علی

گر روکنم اندر چمن یا در دمن سازم وطن
در گلستان و بوستان گویم «علی»، جویم علی

کردم به نامش زندگی تا قسمتم شد بندگی
چه پیر باشم، چه جوان، گویم «علی»، جویم علی

یک لحظه بی‌او نیستم، بی‌او بگو من کیستم؟
او آشکار است و عیان، گویم «علی»، جویم علی

او هست خورشید دلم، حلّ است با او مشکلم
من کالبدم، او هست جان، گویم «علی»، جویم علی

من در لوای ظلّ او، جزئی شدم از کلّ او
در سایه آن سایبان گویم «علی»، جویم علی

گر ترک هستم یا عرب، نامِ ورا در زیر لب
هر روز و شب کردم بیان، گویم «علی»، جویم علی

گاهی ره زاری زدم، بر طبل بی‌عاری زدم
در کوچه، چون دیوانگان، گویم «علی»، جویم علی

بی‌او ندارم هیچ کس، او را همی‌داریم و بس
با او خوشیم و کامران، گویم «علی»، جویم علی

من در فنای او فنا، گویم به وصف او ثنا
دست از من، از او ریسمان، گویم «علی»، جویم علی

باشد طَفیل او وجود، هم عالم غیب و شهود
با خاکیان، افلاکیان گویم «علی»، جویم علی

نامم بَوَد از نام او، یک عمر کردم آرزو
تا سرنهم بر آستان، گویم «علی»، جویم علی

تا من توان دارم به جان، همراه با روحانیان
در شعر و هم در داستان گویم «علی»، جویم علی

تا هست کلکم در بیان، تا نطق دارم در زبان
چون «داستانی»، هر زمان گویم «علی»، جویم علی

■ خانقاه من

قبله‌ام جایی بود کآن جا علی
پانهاده بر جهان با عزّ و جاه

هر کجا او می‌رود، من می‌روم
مأمن او هست بر من جایگاه

سنگر من نام اوی و مهر اوست
بر تمام شیعیان شد جان‌پناه

هر کسی دارد محلّ اجتماع
شیعیان را «کعبه» باشد خانقاه

گفت درویشی به من: درویش باش!
من به او گفتم که دارم پایگاه

گفت: مولایت که می‌باشد؟ بگو
گفتمش: اندر نجف زد بارگاه

گفت: ما را هم به آن جا ره دهند؟
گفتمش: تشخیص ده ره را ز چاه

بایدت از هر چه «من» بیرون شدن
کاین عقیده در شما هست اشتباه

نه «غلو» می‌کن، نه کم‌باش از «علو»
تا که دل یابد از این دو انتباه

گر وِرا دشمن‌بدانی، دشمنی
با حقیقت، با سعادت، با اله

گر وِرا دانی خدا، باشد خطا
ز آن که او راضی نباشد بر گناه

جانشین شد بر پیمبر بعد از او
یازده فرزند دارد دادخواه

شیعیان را این دو، ده باشد امام
هر زمان بر مؤمنان پشت و پناه

این دوازده وجه معصوم از خدا
شیعیان را می‌برند از شاهراه

شاهراهی که بهشتش منزل است
«حوض کوثر» در کنارش ایستگاه

بارالها! بر «بنیسی» کن نصیب
ز آب کوثر تا رُخش گردد چو ماه

■ گویم به آواز ...

ای دوستان! ای شیعیان! ای مؤمنان مهربان!
در هر زمان و هر مکان، من آشکارا و عیان
گویم به آواز جلی: باشد امام من علی
جانم، علی! جانم، علی! ای جان جانانم، علی!

گویم: علی شد سرورم، هم سرورم، هم رهبرم
مولاست یار و یاورم، لطف علی شد باورم
گویم به آواز جلی: باشد امام من علی
جانم، علی! جانم، علی! ای جان جانانم، علی!

مهر علی اندر دلم آسان کند هر مشکلم
با یاد او بس خوشدلیم، مهرش ز دنیا حاصلیم
گویم به آواز جلی: باشد امام من علی
جانم، علی! جانم، علی! ای جان جانانم، علی!

باشد علی خیرالبشر، بر شیعه میر و راهبر
هم در صغر، هم در کبر، هم در سفر، هم در حضر
گویم به آواز جلی: باشد امام من علی
جانم، علی! جانم، علی! ای جان جانانم، علی!

من نوکرم، آقای من باشد علی، مولای من
هم سرور والای من، هم عقبی و دنیای من
گویم به آواز جلی: باشد امام من علی
جانم، علی! جانم، علی! ای جان جانانم، علی!

با او شدم هر وقت شاد، از او همی‌گیرم مراد
کی می‌برم او را ز یاد؟ کی می‌برد ما را ز یاد؟
گویم به آواز جلی: باشد امام من علی
جانم، علی! جانم، علی! ای جان جانانم، علی!

من مرتضی را نوکرم، من نوکر آن سرورم
او ساقی کوثر بود، من تشنه کام کوثرم
گویم به آواز جلی: باشد امام من علی
جانم، علی! جانم، علی! ای جان جانانم، علی!

من «داستانی» هر زمان، چه پیر باشم، چه جوان
در پیش روی شیعیان، در این جهان و آن جهان
گویم به آواز جلی: باشد امام من علی
جانم، علی! جانم، علی! ای جان جانانم، علی!

■ چشم دلم

چشم دلم باز شد اندر نجف
در حرم قدس ولیّ خدا

مطلب خود را بنمودم بر او
خواستم از او ز ره التجا

هادی من گردد و در هر زمان
راهنمایی گندم هر کجا

تا نشوم گمره از راه دین
دور شوم از گنه و از خطا

یاد خدا را به نظر آورم
بر گرمش گویم حمد و ثنا

عاقبتم را بکند خیر و خوش
بر دلم آرد ز کرامت صفا

هست امیدم که دگر بعد از این
بر سر کویش بشوم خاک پا

گر تو بخواهی که «بنیسی» شوی
باید از آغاز شوی پارسا

■ در کنار گنبد

شاکرم از سفر خود به نجف
که سرانجام رسیدم به هدف
آرزو داشت دلم در همه عمر
که شود زایر مولا ز شرف

سده چارده و سال هجده
ماه ذی حجه بُد و روز رَغَد
خاکروب در مولا بودم
یافتم از «اسدالله» مدد

چشمم افتاد چو بر گنبد او
دیدم از گنبد افلاک، سر است
ره چو بر صحن و سرایش بردم
دیدم از جنت موعود، بر است

چون شدم وارد صحن و حرمش
روی بر درگه او بنهادم
گریه‌ها کردم و گفتم که علی!
گر شوم بنده تو، آزادم

دست خود را چو گرفتم به ضریح
لب‌گشودم به ثنای مولا
گفتم: ای کعبه مقصود! منم
- همه دانند - گدای مولا

خارم و دامن گل در دستم
هستم از هست علی بوده و هست
گل بی‌خار تویی، وز گرمی
شده جان از تو دل آسوده و، هست

از تو خواهم به حق عصمت خویش
- ای وصی نبی و زوج بتول! -
کز خدا خواه که اعمال مرا
کند از یمن ولای تو قبول

از تو خواهم که در این باقیِ عمر
دلم از مهر تو گردد سرشار
مشکلاتم ز تو گردد آسان
چشمم از شوق شود گوهر بار

گاه‌گاهی ز فروغ ازلی
خلوت جان مرا روشن کن
من بوم ذره و، خورشید تویی
جانم از نور ولا گلشن کن

از تو خواهم که بخواهی ز خدا
کاین دلم نور خدایی گیرد
طبع من بر اثر جود و سخا
راه بر «حاتم طایی» گیرد

از تو خواهم که مرا یار شوی
نام او مونس جانم باشد
ذکر تو ورد لب من گردد
با تو سرگرم روانم باشد

از تو خواهم که بگیری دستم
تا در این راه نیفتم از پا
دین و دنیای من آباد کنی
نکنم هیچ فراموش تو را

از تو خواهم که در این دیر خراب
از غم عشق تو آباد شوم
چون رسد لحظه مرگم از راه
«یا علی» گویم و آزاد شوم

از تو خواهم که در این تیره شبان
همچو خورشید جهان تاب شوم
شمع سان از اثر شعله عشق
هر دم افروخته و آب شوم

از تو خواهم که دگر باره ز لطف
به سراپرده خویشم خوانی
محرّم محفل قرب تو شوم
رحمت آورده و پیشم خوانی

از تو خواهم پدر و مادر من
لطف تو دیده و خرسند شوند
پسر خویش، «بنیسی»، را نیز
بیش از پیش رضامند شوند

خاک پای تو شدن آسان نیست
هستی‌ام بباد فدای تو - علی! -
روز محشر که مرا دست، تهی است
من و دامن ولای تو - علی! -

■ سرّ جهان

ای اهل جهان! سرّ جهان است علی
دنیا، همه، جسم است و، چو جان است علی

در خوبی و در رادی و پاکّی و مروّت
الگوی همه آدمیان است علی

رهبر بود بر همه نیکان دو عالم
بر شیعه خود همچو حصان است علی

ای شیعه! خوشا در همه جا و همه حالت
در هر دو جهان بر تو امان است علی

در دیده حقّ بین «بنیسی» است هویدا
چون نور به هر پرده، عیان است علی

■ علی کیست؟

بگفتا رفیقی به صوت جلی:
«بَنِیسی!» بگو کیست مولا علی:

علی مقتدی هست یا مقتداست؟
علی مهتدی یا که نور هُداست؟
علی کیست: مخلوق حق یا خداست؟
بگفتم: علی هست مخلوق و، خالقُ خداست
نه باشد خدا و، نه از حق جداست

بگفتا: مگر نیست حق را «ولی»؟
زبان خدا بود و گفتا «بلی»
بگفتم: چه فرقِ «ولی» با علی؟
خدا والی و، او ولیّ خداست
نه باشد خدا و، نه از حق جداست

بگفتا: به عرش، «استوی» کیستی؟
«خبر» را بگو «مبتدا» کیستی؟
جز او معنی «انما» کیستی؟
بگفتم که بر ماسوا رهنماست
نه باشد خدا و، نه از حق جداست

بگفتا: علی بود با انبیا
که بر جمله بوده است او رهنا
نمودند بر او همه اقتدا
بگفتم: به کشتی شان ناخداست
نه باشد خدا و، نه از حق جداست

بگفتا: علی هست مشکل گشا
به بینا بصیر و به اعمی عصا
صفاتش بود چون صفات خدا
بگفتم: علی دست و چشم خداست
نه باشد خدا و، نه از حق جداست

بگفتا: قضا امر او را برد
قدر، حکم او را سراپا برد

«صد و ده» شمارش به هر جا بُرد
بگفتم که نامش چو نام خداست
نه باشد خدا و، نه از حقّ خداست

بگفتا که افضل ز پیغمبران
علی بود و، بُرده دل از دلبران
نبی را چه بوده است؟ حرفی بران
بگفتم: علی بر پیمبرِ خداست
نه باشد خدا و، نه از حقّ خداست

بگفتا: ز بعد رسول کرام
نبوده مگر بر همه او امام؟
که بودی وصی رسول انام
بگفتم: بلی، «بَلِغش» از خداست
نه باشد خدا و، نه از حقّ خداست

بگفتا: چرا باشد این سان علی:
به مخلوق مولا، به خالق «ولی»؟
که گفته «أَلَسْتُ» خدا را «بلی»
بگفتم: به دین خدا رهنماست

نه باشد خدا و، نه از حق جداست

بگفتا که او زاده در کعبه شد
منور از او سربه سر کعبه شد
ز نور علی جلوه گر کعبه شد
بگفتم: علی خانه زاد خداست
نه باشد خدا و، نه از حق جداست

بگفتا: علی بوده آیا بشر؟
چرا چون خدا کار او سربه سر؟
خدا دادخواه و علی دادگر
بگفتم که دادش ز سوی خداست
نه باشد خدا و، نه از حق جداست

بگفتا: مگر او «سلونی» نگفت؟
چنین گوهری را جز او کس نسفت
و چشمش ز شب تا سحرگه نخفت
بگفتم: علی برتر از فکر ماست
نه باشد خدا و، نه از حق جداست

بگفتا: «بِنیسی!» «اسد»، نام توست
و «شیر خدا»یی، اسدِ رام توست
چه شیرین از این نام‌ها کام توست!
بگفتم: به جز او که شیر خداست؟
نه باشد خدا و، نه از حق جداست

■ گوهر حق

آستین بالا زنید - ای دوستان! -
جشن گل گیریم اندر بوستان

سیزده روز از رجب بگذشت و شد
عید مولانا، امیر مؤمنان

بوی گل از کعبه می آید برون
پخش می گردد به پهنای جهان

کعبه می بالد به خود، زیرا که حق
در دل او کرده نور خود عیان

گوهر حق از صدف آمد برون
جسم کعبه با علی بگرفت جان

پرتو نورش جهان‌ها را گرفت
شد منوّر ز او زمین و آسمان

چون علی در کعبه آمد بر وجود
شد فزون از «بیت معمور» این مکان

مکّه شد «أُمُّ الْقُرَى» از مَقْدَمش
بهر دینداران خدا گسترّد خوان

از قدومش شد منوّر تا زمین
مستنیر از پرتو او انس و جان

هر فرشته بر نبی تبریک‌گفت
مدحگو «روح‌الامین» شد آن زمان

خیرمقدم گفت احمد بر علی
در بغل بگرفت او را، همچو جان

ای «بنیسی»! تا توانی، مدح‌گوی
بهر مولایت، امیر مؤمنان

■ سرمشق ابرار

تا عمر دارم در جهان، گویم: «علی حقّ است، حق»
تا نطق دارم در زبان، گویم: «علی حقّ است، حق»

از من اگر پرسى كه هان! حقّ است او يا ديگران؟
در آشكارا و نهان گویم: «علی حقّ است، حق»

فرمود پیغمبر: «علی با حق بود، حق با علی»
باشند باهم توأمان، گویم: «علی حقّ است، حق»

حقّ است علی، زوج بتول، صهر بلافصل رسول
او هست امیر مؤمنان، گویم: «علی حقّ است، حق»

گویم به آواز جلی: «بعد از نبی، مولا علی
رهبر بود بر شیعیان»، گویم: «علی حقّ است، حق»

او هست میزان عمل از امر حقّ عزّ و جلّ
من از برای این و آن گویم: «علی حقّ است، حقّ»

جاری شده تهلیل از او، دارد نبی تأویل از او
قرآن از او بگرفته جان، گویم: «علی حقّ است، حقّ»

آمد به شأنش «هَلْ أَتَى»، جبریل گفته «لَا فَتَى»
اوجش فزون از آسمان، گویم: «علی حقّ است، حقّ»

نامش ز نام کبریا، این است علی از آن علا
مخلوق را خالق نشان، گویم: «علی حقّ است، حقّ»

هست آیت عظمای حقّ، «لَا» ی وی از «الّا» ی حق
در باطن و هم در عیان گویم: «علی حقّ است، حقّ»

حیرت زده ایثار از او، درمانده اند افکار از او
او گوهری جوهر نشان، گویم: «علی حقّ است، حقّ»

سرمشق بر ابرار شد، سرکرده احرار شد
بر جسم شیعه چون روان، گویم: «علی حقّ است، حقّ»

انسان کامل بوده او، دشمن به باطل بوده او
اسلام از او بگرفته شان، گویم: «علی حقّ است، حقّ»

یک عدّه در حبّش غلو، یک عدّه در بغضش غلو
نه این درست است و نه آن، گویم: «علی حقّ است، حقّ»

شاهان ز روی مسکنت باشند خاک درگهش
او هست سلطان جهان، گویم: «علی حقّ است، حقّ»

حیدر امیر هر امیر، افسر به فرق هر وزیر
من بر امیران زمان گویم: «علی حقّ است، حقّ»

بر قاضیان استاذ او، درس مروّت داد او
از خصم باشد حقّ ستان، گویم: «علی حقّ است، حقّ»

حُکم خدا را شد مقال آن زبده اهل کمال
حُکم از خدا، او حکمران، گویم: «علی حقّ است، حقّ»

بیچارگان را او پناه، مستضعفان را دادخواه
حق را بود او پاسبان، گویم: «علی حقّ است، حقّ»

عالم ندیده در سخا مانند او زیر سما
بر خوانِ عالمِ میزبان، گویم: «علی حقّ است، حق»

مولا بود مسکین نواز، خاتم دهد وقت نماز
بر سائلان، درماندگان، گویم: «علی حقّ است، حق»

من در فَنای او فنا، گویم به وصف او ثنا
سرمی نهم بر آستان، گویم: «علی حقّ است، حق»

یک عمر گفتم این کلام: «او پادشاه و من غلام
او می دهد بر من توان»، گویم: «علی حقّ است، حق»

گویم به آواز جلی: «در قلب من عشق علی
ره را دهد بر من نشان»، گویم: «علی حقّ است، حق»

در وصف آن حبل المتین، آن قبله گاه اهل دین
گفتا «بنیسی» این چنان: «گویم: علی حقّ است، حق»

■ یدِ بَیضای علی

باز هم برای دوستان گویم: «علی حقّ است، حق»
ای دوستان مهربان! گویم: «علی حقّ است، حق»

او هست باب علم و دین، سرچشمهٔ عین‌الیقین
چیزی که خود باشد عیان، گویم: «علی حقّ است، حق»

خازن بود بر علم حق، هرگز نگفته غیر حق
بوده‌است حق را پاسبان، گویم: «علی حقّ است، حق»

با آن یدِ بَیضای خود در طور دارد جلوه‌ها
موسی گرفت از او امان، گویم: «علی حقّ است، حق»

حیدرِ وصیِ مصطفی، نامش علی مرتضی
باشد امام انس و جان، گویم: «علی حقّ است، حق»

با ضبط قرآن آشنا، دشمن‌گداز اندر غزا
در راه حق شد جانفشان، گویم: «علی حق است، حق»

گاهی است رحمت‌آفرین، گاهی است قدرت‌آفرین
در درگاه حق ناتوان، گویم: «علی حق است، حق»

دانش صفا‌گرفت از او، عصمت حیا‌گرفت از او
جرثومه علم است - هان! - گویم: «علی حق است، حق»

او در فصاحت بی‌نظیر، او در بلاغت چون هژیر
میر فصیحان جهان، گویم: «علی حق است، حق»

هم کارگر را رهنما، هم رنجبر را ملتجا
او ناتوانان را توان، گویم: «علی حق است، حق»

من عاشق روی وی‌ام، دلبسته موی وی‌ام
من با صراحت، هر زمان گویم: «علی حق است، حق»

عشق علی کارم شده، معشوقه و یارم شده
در پیش روی عاشقان گویم: «علی حق است، حق»

گر پانهم بر گلستان یا که روم بر بوستان
در هر زمان و هر مکان گویم: «علی حقّ است، حقّ»

گفتم «علی» از کودکی، در پیری از او دم‌زنم
چه پیر باشم، چه جوان، گویم: «علی حقّ است، حقّ»

او هست خورشید دلم، حلّ است با او مشکلم
من همچو جسم و او چو جان، گویم: «علی حقّ است، حقّ»

گر تُرک هستم یا عرب، نامِ وِرا دارم به لب
هستم علی را مدح‌خوان، گویم: «علی حقّ است، حقّ»

من با تمامی وجود، در عالم غیب و شهود
در سایه آن سایه‌بان گویم: «علی حقّ است، حقّ»

بی‌او ندارم هیچ کس، او را همی‌داریم و بس
کرده حقیقت را بیان، گویم: «علی حقّ است، حقّ»

گاهی ره زاری زدم، بر طبل بی‌عاری زدم
در کوچه، چون دیوانگان، گویم: «علی حقّ است، حقّ»

یک لحظه بی او نیستم، بی او بگو من کیستم؟
من قطره باشم، او عمان، گویم: «علی حقّ است، حقّ»

در پیش یار و آشنا، در محضر اهل صفا
در کوخ و کاخ و آشیان، گویم: «علی حقّ است، حقّ»

گوید «بنیسی» هر زمان از خاک آذربایجان
در محضر روحانیان گویم: «علی حقّ است، حقّ»

■ مهر مرتضیٰ

هر آن دلی که در او مهر مرتضیٰ نبود
بدان که دل نبود، سنگ تیره‌اش بشمار

ز راه مهر علی می‌توان به قرب رسید
به قرب دوست رسیدند از این طریقِ اخیار

کسی که شک‌بکند در مقام والایش
بدان که جایگاهش دوزخ است و دار بوار

علی است صاحب حوض و علی است خیر بشر
علی است نفس رسول و علی است محرم یار

بخوان «حدیث منزله» و هم «سفینه» چندین بار
ببین مقام علی را به درگاه دادار

علی است مظهر «یَتْلُوهُ»، شاهد آیه
به چشم دل بنگر بر «حدیث یوم الدار»

علی وصی بلافصل احمد است، آری
گواه خواهی اگر، از «غدير» کن دیدار

امیر نیست به ما، مؤمنان، به غیر علی
علی امیر بود بر همه صغار و کبار

به نور مهر علی محوگشته تاریکی
به روی ماه علی شد زمین پُر از انوار

بداد از سرِ اخلاص در زمان رکوع
نگین خود به گدا، آن حقیقت ایثار

به شأن او ز خداوند «هَلْ أَتَى» آمد
نهاد تاج ولایت به فرق او غفار

پیمبر از طرف حق ز «وَالِ مَنْ وَالَاه»
گرفت بهر ولایت ز حاضران اقرار

پس او خلیفه حقّ است بعد پیغمبر
به جز علی، تو کسی را امام خود مشمار

خدای را «ولی» آمد، به بندگان مولاست
وصیّ ختم رسل، برگزیده مختار

«بنیسی» آمده بر بوستان اندیشه
برای اهل نظر گفته است بس اشعار

■ قبله من

یا علی! ای قبله من! دین من!
مذهب من! مکتب و آیین من!

کام من با نام تو شیرین شود
تلخ باشد بی تو هر شیرین من

من به گلزار ولا روییده‌ام
یاد تو باشد گل نسرین من

فخر من این بس که همنام توام
نام نیکت مایه آذین من

پادشاهان بر فقیران می‌رسند
کاش پرسیدی: «چه شد مسکین من؟»!

آروزدارم که در هنگام مرگ
لحظه‌ای آیی سربالین من

گر نیایی، می‌شوم اندوهناک
بی تو می‌میرد دل غمگین من

همسرت را آن که زد در کوچه‌ها
تا ابد شد دشمن دیرین من

گر دعایی از برای من کنی
پرکشد تا آسمان «آمین» من

از تو می‌خواهد «بنیسی» - ای علی! -
لحظه‌ی دفنم کنی تلقین من

■ رهبر عارفان

علی بر عاشقان، روح و روان است
علی رهبر به جمع عارفان است

علی جان است و قلب اهل ایمان
همانا پیشوای انس و جان است

چگونه من کنم تعریف او را؟
ز وصفش هر زبانی ناتوان است

به وصفش «هل اتی» از خالق آمد
نزول «لا فتی» از آسمان است

پیمبر، هر کجا تعریف او کرد
بگفتا که «علی» را حق، نشان است

چه گویم من ز ایمان و صفاتش؟
فقط گویم: «امیر مؤمنان است»

چه گویم من ز مهر و رحمت او؟
که حتی خصم خود را مهربان است

چه گویم من ز دین و پارساییش؟
علی، دین خدا را پاسبان است

چه گویم از عبادت‌های مولا؟
ز وصفش ناتوان، اهل بیان است

به ظالم‌های عالم بود دشمن
به مظلومان دنیا او عوان است

رسد بر دادِ هر مسکین و عاجز
یتیمان را پدر در هر زمان است

یقین دارم که مولا از محبت
همیشه شیعیان را پشتبان است

همانا مهر او در هر زمانی
روان در پیکر ما، همچو جان، است

تمام شیعیان، دلبسته او
به او دلدادۀ، هر پیر و جوان است

یقین دارم که او در قلب شیعه است
به فکر شیعیان در هر مکان است

به ذکر «یا علی»، شیعه است مشغول
همیشه نام او ورد زبان است

بکرده بر «بنیسی» لطف بسیار
که او شاگرد خوب امتحان است

■ عید خدا

مژده - یاران! - که جهان باز شده گلباران
شیعیان جشن گرفتند همه جای جهان
هر کجا شیعه بود، مرد و زن و پیر و جوان
همه شیرین دهن از صرف گز و نُقل و نبات
بفرستید دمام به محمد صلوات

شیعه شاداست که باز عید غدیر آمده است
به مشام از همه جا بوی عبیر آمده است
به دل شیعه ز حق، خیر کثیر آمده است
خیر امروز به هر شیعه بود آب حیات
بفرستید دمام به محمد صلوات

روز کامل شدن دین خدا هست امروز
نعمت حق به همه اهل ولا هست امروز
مژده! از شیعه، خداوند رضا هست امروز

شیعه داند که ز او هست تمام برکات
بفرستید دمام به محمد صلوات

عید امروز، همان عید خدای احد است
عید امروز به اسلام، ستون و عمَد است
نیک می دانم و داند که ز اهل خِرَد است:
مذهب شیعه ز امروز گرفته است ثبات
بفرستید دمام به محمد صلوات

شیعه امروز به تن، جامه نو می پوشد
عطر بر خود زند و شربت گل می نوشد
مهر مولاش، علی، در دل او می جوشد
مهر حق در دل وی باشد چون آب حیات
بفرستید دمام به محمد صلوات

شیعه امروز بپوشد به تن خود دیبا
رخت ایمان به بر شیعه بود بس زیبا
مؤمن، امروز به مؤمن کند اکرام و دعا
شکر حق گوی - «بنیسی»! - به خدای نعمات
بفرستید دمام به محمد صلوات

■ صحنهٔ عید غدیر

در روز عید غدیر، پیامبر گرامی اسلام ﷺ دست امام علی
علیه السلام را بلند کرد و در میان بیش از صد هزار نفر، او را به عنوان
برادر و جانشین خود معرفی کرد و فرمود: «هر کسی که
مولایش من هستم، پس از من علی مولای او خواهد بود.»

شیعیان! می‌گوییم از روز غدیر
هجده ذی‌الحجه، ز آن ماه منیر

آن غدیری که خداوند قدیر
داد فرمان بر رسولش کای بشیر!

تو رسولی و، رسالت کار توست
تو سفیری و بشیری و نذیر

تو بگو: «بر هر که مولا بوده‌ام
بعد از این باشد علی بر او امیر»

شد ز جان و دل رسول کردگار
امر یزدان را ز جان فرمان‌پذیر

او همی‌دانست کاین کار بزرگ
لازم‌الاجرا بود در آن کویر

آن محل را گاه «رابغ» خواننده‌اند
نام پیدا کرده با نام «غدیر»

داد دست‌و‌ز آن رسول مصطفی
تا که گرد آیند در آن گرمسیر

ساختند اصحاب از بهر رسول
منبری آماده از جَلّ بَعیر

چون رسول مصطفی بعد از نماز
جاگرفت آرام بر روی سریر

با سپاس حق، سخن آغاز کرد
خطبه‌ای شورآفرین و بی‌نظیر

گفت: «هان! من بنده حق، "احمد"م
ز امر یزدان هم بشیر و هم نذیر

گشته‌ام مأمور از درگاه حق
تا کنم ابلاغ امری بس خطیر»

آن زمان، مردم به شادی و شعف
یکصدا گفتند: «ای بدر مَنیر!

ما گواهی می‌دهیم از جان و دل
که به ما بودی امیری دلپذیر

از خدا خواهیم اجرت را زیاد
مرحمت فرماید و خیر کثیر»

گفت پیغمبر به آنان این چنین:
«من دو چیز پَرِیها و پَرِقدیر

در میان پیروانم می‌نهم
دوامانت، بس گران و بس خطیر

هر که آن‌ها را بیازارد ز خود
روز محشر بس ضریر آید، ضریر»

ز آن میان، ناگه کسی فریاد زد:
«یا رسول‌الله! آیا مرد خبیر!

آن دو را بر ما نشان ده، کیستند؟
تا شناسیم آن دو را عید غدیر»

با صلی پرتوان و پُرخروش
گفت پیغمبر که آن دو خوش‌ضمیر

اوّلی «قرآن» بود، وّحی خدا
ره‌نمای امت از حیّ قدیر

دیگری، «اهل من» است و یادگار
می‌گذارم، این صغیر و آن کبیر

در حقیقت، هر دو باشند از یکی
بر شمایان، رهنمایند از قدیر

هر که بر آن ها کند جور و ستم
روز محشر می شود خوار و حقیر

آن زمان پیغمبر حق، مصطفی
خواست از مولا: درآید بر سریر

طینت هر دو یکی بود از ازل
هر دو از یک جوهر و از یک ضمیر

منطقی گوید: «معرف، ناگزیر
از معرف باشد اجلا و خبیر»

پس به فرمان خدا از بعد من
شیعیان را شد علی یار و ظهیر

چون که مولانا، امیرالمؤمنین
در کنار حضرتش شد جای گیر

دست او را برگرفت آن‌گه به دست
بُرد بالا تا که بیند هر بصیر

گفت پیغمبر به آواز بلند
تا که حق، ظاهر شود بر هر لَزیز

«هر که را که بوده‌ام مولا، علی
بعد من باشد برای او امیر

هر که با او دوست‌باشد، عاقبت
جایگاه او بهشت است و خضیر

هر که سرتابد ز فرمان علی
شهریار ار هست، می‌باشد اسیر

حسرت هر دو جهان از بهر اوست
روز محشر می‌رود سوی سعیر»

بعد، پیغمبر به عنوان دعا
دست بالا برد کای ربّ قدیر!

کای خدا مولا علی را دوست دار
دوستدارانِ ورا هم شو نصیر

دشمنانش، دشمن دین حق‌اند
جملگی را در دو گیتی کن حقیر

بعد فرمود: «ای جماعت! بهر تان
آمد این آیه ز یزدان خبیر:

دین خود تکمیل کردم بر شما
نعمتم را کرده‌ام کامل، کثیر»

آن زمان، تکبیر مردم شد بلند
شکرگویان بر خداوند کبیر

یک‌به‌یک، اصحاب پیغمبر به صف
چه صفی؟ بی‌مثل و مانند و نظیر

بر امیر مؤمنان گفتند «بَخ»
کای علی! مهر خود از دل‌ها مگیر

حق، تو را شایسته دانسته به ما
خواسته است او که به ما گردی امیر

هر یکی، نوعی علی را می ستود
گفت «حَسَّانُ» شعر نابی در غدیر

این روایت را شنیدند آن گروه
تهنیت گویان همه، برنا و پیر

این چه قوی بود بعداً نقض شد؟
آن دو کردند آن چه ناکرده حمیر

روز عید شیعیان باشد غدیر
بهترین عنوان به هر کار خطیر

عقد بهتر، جشن بهتر، هم وصال
کار خیر آمد نکوتر در غدیر

روزه اش کفاره باشد بر گناه
تا خدا بخشد گناهت، روزه گیر

دست در دست برادرهای خود
برنهد «أَخِيَّتَكَ» گویان و چیر

مَنّتی بر من نهید - ای شیعیان! -
خانه‌ام باز است در روز غدیر

سفره‌ها گسترده‌ام بر روی فرش
میوه‌های رنگ‌رنگ و کم‌نظیر

مدح‌گویانِ علی با لحن خوش
مدح‌خوانند از برای آن امیر:

«ای خدای بی‌شریک و بی‌مثال!
ای خدای بی‌بدیل و بی‌نظیر!

شکر بر درگاه بی‌انباز تو
که علی را کرده‌ای بر ما امیر

ما تَمَسَّک بر علی و آل او
می‌کنیم از یاری تو - ای قدیر! -

مهر آل‌الله به قلب ما ببار
جمله را کن صافی و روشن ضمیر»

خدمت ناچیز ما را کن قبول
وز ره لطف و کرم، از ما پذیر

«داستانی» چشم بر الطاف تو
دوخته در هر شب و روز - ای قدیر! -

از تو می‌خواهد: نگهدارش شوی
تا مصون ماند ز شرّ هر شریر

تو جوادِی و، سخاوّت شأنِ توست
جو دفرما بر «بنیسی» فقیر

مژده

به علاقه‌مندان

شعر و ادب فارسی

به زودی

جلد اول و دوم

«باغستانِ بنیسی»

منتشر خواهد شد.